



پرونده‌ای برای فیلم «ملاقات خصوصی»

بازگشت «سمیه»

«ملاقات خصوصی» از یک طرف مؤلفه‌های «ژانر نکبت» و به طور مشخص فیلم «ابد و یک روز» را وام می‌گیرد و از طرفی رنگ و لعاب، تم و پیرنگ سینمای هندی را به کار می‌گیرد. پایان خوش فیلم، آن را از سینمای سیاه و ناتورالیستی ایران متمایز می‌کند. به همین دلیل، فیلم شانس

چندانی برای جشنواره‌های خارجی و اقبال روشنفکران داخلی ندارد و ظاهراً برای مخاطب عمومی ایرانی تولید شده است. این فیلم حکم تنفسی در سینمای چرک ایران را دارد؛ اما جهان چندپاره فیلم اظهارنظرهای تحریریه نقدنوشت را درباره‌اش متفاوت کرده است.



یک تنفس کوتاه

به جزئیات بیشتر از روند شکلگیری حس دوست داشتن در پروانه و مواجهه او با تلاش‌های فرهاد نیاز داشتیم.

پروانه برخلاف فرهاد با اینکه ملات کمتری در متن دارد اجرای -اساساً به خاطر بازی خوب پریناز ایزدیار- بهتری دارد. شخصیت پدر، مادر و برادر، -به خصوص پدر که رقت انگیز است و بازی بدی هم دارد- پرداخت خوبی ندارند و در روند درام سکنه و دست انداز ایجاد می‌کنند. برخلاف آنها پسر بچه همسایه خوب است. حضور مختصر اما مؤثری دارد. در صحنه شکستن ماشین فرهاد، خشم خود و ما را بر سر فرهاد می‌ریزد و برای آخرین بار از پروانه دفاع می‌کند. به جبران کم‌کاری‌های خانواده پروانه.

در صحنه پایانی، دوربین به آرامی و با احترام و مهر، بدل شدن اتاقک ملاقات‌های خصوصی زوج ما را در زندان، به خانه آرمانی‌شان، تصویر می‌کند. بیرون سرد است و برف می‌بارد. اما خانه آرمانی آن‌ها سپردفاعی‌شان است. ما کنار آنها هستیم و از شادمانی آنها شاد هستیم و از سر مادر امان. زندان برای آنها - و ما - نه حصار که مأمّن است. چه اینکه محیط در نسبت با آدم‌ها بدل به فضای می‌شود و حالا در ملاقات خصوصی، ما زندان دیگری می‌بینیم. متفاوت با همه زندان‌ها. زندان به مثابه جایی برای زندگی. ما را سرباغ و بوستان نیست / هر جا که تویی تفرج آنجاست.

فردین آرایش

در سینمای عبوس و تلخ پسند ایران، ملاقات خصوصی هوای تازه‌ای است. می‌گذارد نفس بکشیم. با اینکه بستر شکلگیری قصه در جنوب شهر و زندان است اما تمرکز فیلم بر رابطه رمانتیک پروانه و فرهاد است. فیلمساز خوشبختانه مرعوب سینمای اجتماعی زده ما نمی‌شود و از کلیشه‌های فقر و فلاکت

و تباهی ژانر نکبت هم نمی‌خورد. از محیط آشنایی‌زدایی می‌کند و زندگی را با دوست داشتن و دوست داشته شدن پیوند می‌زند. چه خوب. در نیمه اول فیلم همپای شکلگیری علاقه بین زن و مرد فیلم، تصاویر شاداب و گرم و خوش رنگ و لعاب هستند. وزمانی که رابطه از هم می‌پاشد و متلاشی است، تصاویر سرد و بی‌روح و کدر می‌شوند. فیلمساز صحنه‌ها را مطابق با وضعیت رابطه پروانه و فرهاد، دکوپاژ می‌کند. برای اواصل این رابطه است و همه چیز در نسبتی که با این رابطه برقرار می‌کند، معنا دار و مورد توجه است. با این همه، ملاقات خصوصی عاشقانه نیست، رمانتیک است. شور و حال جوانانه دارد اما عمق نه. کیفیت رابطه انسانی عمیقی را با ما به اشتراک نمی‌گذارد. عناصر و نشانه‌های شکل‌گیری علاقه بین شخصیت‌ها در سطح باقی می‌مانند.



نقد نوشت

ویژه نامه مجله «نقد سینما»

سردبیر: سیدعلی سیدان

دبیر تحریریه: محمد حاجی

شورای نویسندگان:

محمد تقی فهیم، نعمت‌الله سعیدی

محمد رضا وحیدزاده، فردین آرایش

داود طالقانی، محمد صالح سلطانی

و میثم بالزده

مدیر هنری: مانی پناه پور

فضای مجازی: @naghd_nevesht

ملاقات خصوصی

ملاقات خصوصی عاشقانه نیست، رمانتیک است. شور و حال جوانانه دارد اما عمق نه. کیفیت رابطه انسانی عمیقی را با ما به اشتراک نمی‌گذارد. عناصر و نشانه‌های شکل‌گیری علاقه بین شخصیت‌ها در سطح باقی می‌مانند

این گروه لمپن‌های گل منگلی



نقوش

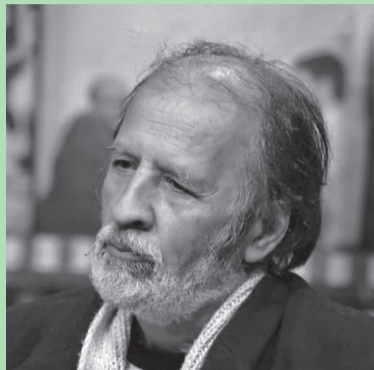
پایان خوش همواره در آثار دراماتیک از بطن توده‌های مردم و جنبش‌های برانگیزنده می‌آید. به تعبیری پایان شب سیه سفید است. لذا این مولفه سینمایی خطر پس‌زدگی از سوی روشنفکران را دارد. ضمن اینکه همین ساختار، باعث می‌شود تا فستیوال‌های خارجی تحویلش نگیرند. بنابراین فیلم برای اینجا و مخاطب اینجایی بسته شده است

محمد تقی فهیم

و در ادامه تحرکات معشوق (توطئه‌گر) همه جوره تا حد حمل انباری مواد پیش می‌رود. البته فیلمساز مثلاً دلایلی چون فقر و نیاز به پول در کوتاه مدت را سرراه پهن می‌کند. حالا در اطراف دختر هم مضمحل و لمپن هستند؛ از پدر (تا حد توهین و تحقیر) تا برادر (که معلوم نیست آن عضله‌ها در این خانواده از کجا آمده!).

«ملاقات خصوصی» از همانجایی لطمه خورده است که داعیه آن را دارد. چی؟ عشق و نفرت. تنگدستی و جبر محیط. خانواده محوری و زندان پروری. در هیچکدام از این رویکردها فیلم دارای منطق سینمایی نیست، سست‌اند، ارتباط دیالکتیکی مقومی ندارند. بلاهت و حماقت آدم‌ها برجسته است. حتی

هوتن شکیبالنگ در هوا است. پایگاه و خاستگاه اجتماعی‌اش در اصل پایین شهری است ولی تیپیکال مربوط به «ازما بهتران» است. اما همه قوت‌های فیلم به بخش میانی و خصوصاً زندان است. اساساً تکان دهنده است. تادیب‌کننده است. موبرتن سیخ می‌کند. اطلاعات تازه هم می‌دهد. (از نوع حمل مواد تا جاسازی‌ها و ازدواج در زندان و...) همه آدم‌های زندان تیپیکال قدرت‌مندند، برای بقا می‌جنگند، برای رهایی نقشه می‌کشند، زیر پای هم را خالی می‌کنند، به یکدیگر پشت پامی‌زنند، جاسوسی هم‌رامی‌کنند، خفقان و ترسناک بودن زندان با مخاطب کار می‌کند. مخاطب خاکستری لب مرز خلاف، بادیدن فیلم پاپس می‌کشد. زندان و زندان بانان هیبت لازم را دارند. برای همین است که فیلم قابل دیدن شده و جذابیت لازم



فیلم ملاقات خصوصی ظاهراً درباره عشق است. تبلیغات عوامل فیلم هم معطوف به یک فیلم عاشقانه است. اما آنچه جهان فیلم را می‌سازد و کشمکش‌های اصلی را رقم می‌زند، عشق نیست بلکه سوءاستفاده از عشق و عاطفه است. عشق در اینجا قربانی است. عاشقان هم یا کلاش و توطئه‌گرند یا احماق و فریب‌خورده‌ای که باید هزینه زیادی بابت این حماقت خود بپردازد. امید شمس در مقام کارگردان، پس از فیلم‌های کوتاه قابل تأمل، در اولین فیلم بلندش نشان می‌دهد که در نمایش یک درام قابل توانمندی لازم را دارد. وقتی کار شمس بیشتر جلوه می‌کند که شاهدیم از عهده ترسیم روابط و مناسبات خلاف‌کاران و محیط زندان با تمام جزئیاتش برآمده است. یعنی هم زندان می‌سازد، هم آدم‌های زندانی، هم مناسبات حاکم بر زندان را که دقیقاً اساس این اتفاق در دکوپاژهای سنجیده و میزانشن‌های قابل باور است که بخش مهم آن مدیون طراحی لباس و نور و تصویر و مهم‌تر، انتخاب بازیگران دوم و سوم مناسب است.

ملاقات خصوصی اگر چه در چارچوب «ابد و یک روز» قابل تعریف است اما به ورطه تحقیر و حقارت‌سازی از آدم‌هایش نمی‌افتد و فیلم‌ساز سعی زیادی کرده تا از آن فضا و اتمسفر تیره و تار و چرک فاصله بگیرد و اثری منتج به امید و آینده روشن بیافریند. پایان درام را بدون ترس از اتهام «هپی‌اند» می‌بندد. چرا که پایان خوش همواره در آثار دراماتیک از بطن توده‌های مردم و جنبش‌های برانگیزنده می‌آید. به تعبیری پایان شب سیه سفید است. لذا این مولفه سینمایی

خطر پس‌زدگی از سوی روشنفکران را دارد. ضمن اینکه همین ساختار، باعث می‌شود تا فستیوال‌های خارجی تحویلش نگیرند. بنابراین فیلم برای اینجا و مخاطب اینجایی بسته شده است.

امید شمس امانت‌ناسته اثرش را در همه ابعادش شکل‌کند. بدقواگی از آن بیرون می‌زند. چگونه؟ اصلی‌ترین مشکلش از آنجایی بروز می‌کند که آدم‌های اصلی‌اش با شناسنامه محیطی که روایت می‌کند همخوان نیستند. در نظر بگیرید که فیلمساز ابتدا می‌خواهد دختری دارای اصول اخلاقی تثبیت شده معرفی کند ولی هم‌در مکان زیست‌اش بال‌های قرمز جولا می‌دهد و در چند ارتباط «چت» و امی‌رود

معصومیت از دست رفته

داوود طالقانی

فیلم به جای توضیح این انگیزه‌ها و دلایل عاشق شدن، به ملاحظاتی رومانتیک و اسلوموشن نشان می‌دهد. مشکل دیگر در شخصیت‌پردازی پروانه، به پیش‌داستان وی برمی‌گردد. او در سابق، خواستگاران زیادی داشته است، اما هر کدام را به دلیلی رد کرده، اما این بار عاشق مرد نادیده و خلاف‌کار می‌شود. مشکل فقط این نیست، پروانه از جایی که متوجه می‌شود فرهاد به قصد و نیت دیگری به او ابراز علاقه کرده، باز هم پای عشقش می‌ایستد و با فرهاد همکاری می‌کند و مواد مخدر به داخل زندان می‌آورد! احتمالاً در قصه‌های پریان از این اتفاقات رایج‌تر مشاهده کنیم، اما برای فیلمی که ادعای رئال بودن دارد و معماری زندان و باندهای مواد مخدر را به ما نشان می‌دهد، تخیلات و فانتزی بازی عاشقانه چندان جایگاهی ندارد.

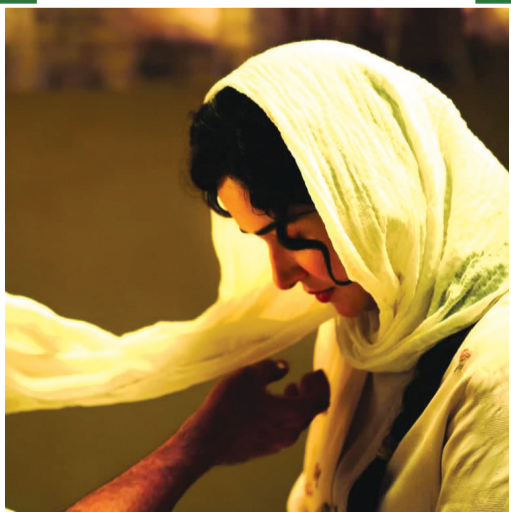
به صورت خلاصه می‌توان گفت که **عشق در ملاقات خصوصی** و عاشق شدن پروانه در موقعیت نیست، یک **عشق خیالی و از جا کنده و بیرون از فضاست، هر چند**

می‌خواهد پای حومه شهر و زندان را وسط بکشد، اما این **عشق** بیش از آنکه به محله و زندان ربطی داشته باشد، حاصل تخیلات نویسنده آن بوده است! درباره قضاوت تکنیکال نسبت به این فیلم نباید مرعوب حس خوب و رومانتیک آن شد، زیرا حفره‌های شخصیت‌پردازی کماکان وجود دارد و قصه را خراب می‌کند.

ملاقات خصوصی از آغاز تصویری معصومانه همراه با جنایت‌های بی‌چهارگانه راه ما نشان می‌دهد. پروانه در میانه دشت سبزه گلزار گلزار، دستان و دامانش را برپوته‌ها و غنچه‌های می‌کشد و لباس گل‌گلی و طره‌های بیرون ریخته از روسری‌اش، سیمایی معصومانه، مهربان و دوست‌داشتنی را به تصویر می‌کشد. این لحظات زیبا برای ثانیه‌هایی است، زیرا پروانه پسر بی‌چهارگانه همسایه را می‌بیند که با دوستانش سیگار می‌کشند. **ظواهر از همین ابتدا قرار است با از بین رفتن معصومیت کودکانه به وسیله جرمی بی‌چهارگانه مواجه باشیم.** پروانه اما بزرگسال نیست، عاقلانه نمی‌اندیشد و عاشق شدنش هم کودکانه است. او عاشق زندانی می‌شود که تنها از طریق پیام‌های رد و بدل شده و اتسپ با یکدیگر در ارتباط هستند. پرسش از فیلم‌نامه ملاقات خصوصی و ایرادگیری از شخصیت‌پردازی از همینجا آغاز می‌شود. **پروانه چگونه قانع می‌شود که تصویر خودش را به فرهاد که در زندان است، نشان بدهد؟ پروانه**

چه طور حاضری شود با شناسنامه خواهر فرهاد، به ملاقات فرهاد برود؟ پروانه از طریق چه فرایندی عاشق فرهاد می‌شود؟ ما تقریباً پاسخ این پرسش‌ها را نمی‌دانیم! تنها فیلم از زبان کامران، رئیس باند مواد مخدر زندان، و ایمان، برادر پروانه متوجه می‌شویم که فرهاد از داخل زندان «مخ پروانه رازده است».

فیلم به جای توضیح این انگیزه‌ها و دلایل عاشق شدن، به ما لحظات رومانتیک و اسلوموشن نشان می‌دهد



چه کسی گولاخ تر است؟



ملاقات خصوصی

ملاقات خصوصی فیلمی دربارهٔ انسانیت است و دربارهٔ شرافت؛ دربارهٔ جوانه زدن بذر امید و زندگی است از دل مزبله‌ها و لجن‌زارهایی متعفن و دل آشوب، به نیروی عشق؛ فیلمی است در ستایش صداقت؛ با ساختاری منسجم و درست

محمدرضا وحیدزاده

نوشت، قصد دارد به یکی از خرده‌روایت‌های فرعی و احتمالا پنهان ماندهٔ اثر بپردازد و از چیزی بگوید که گمان می‌کند کمتر به آن‌ها توجه خواهد شد. «ملاقات خصوصی» در میانهٔ روایت از فضای جرم و جنایت در کشور و نمایش تصاویر هول‌انگیز و بهت‌آوری از زندان و ماجراهای تهیه و توزیع مواد مخدر در آن و نمایش چهره‌های خشن و بی‌شفقت و بی‌پروای بزه‌کاران، در لحظاتی کوتاه نور صحنه را روی مسئله‌ای می‌اندازد که در این سال‌ها کمتر به آن توجه شده: تأثیر ساخت و نمایش برنامه‌ای ورزشی و مفرح به نام «مردان آهنین» بر تشدید این شرایط. برنامهٔ «مردان آهنین»، مسابقه‌ای ورزشی در سال‌های گذشته بود برای انتخاب نیرومندترین ورزشکاران پیروزش ایران؛ یک مدیحه‌سرایی تمام‌عیار برای قهرمانان و طول‌شانه‌ها و اندازه‌گردن‌هایی که قرار بود هر چه درشت‌تر و تر است برتر باشند؛ بی‌کمترین ملاحظه‌ای دربارهٔ تبعات این مدح و ثنا و بی‌گوشهٔ چشمی به هیچ‌یک از ابعاد وجودی و ساحات انسانی دیگر ورزشکاران؛ برنامه‌ای مدرن، مشابه نمونه‌های خارجی‌اش که می‌خواست شرکت‌کنندگان را تنها در یک چیز خلاصه کند: چه کسی گولاخ تر است؟



این فیلم، شاید برای نخستین بار، دوربین را به جای صحنهٔ پرزرق و برق و دکورهای اعجاب‌انگیز مسابقه و صداها و گوشخراش‌نهره‌ها و حریف‌طلبی‌های رقبا، به سمت دیگری برده و پشت صحنهٔ دیگری را نشان می‌دهد؛ پشت صحنهٔ کاری که چنین برنامهٔ رسانه‌ای و پرمخاطبی با روان و شخصیت شرکت‌کنندگان می‌کند و موجوداتی که از آن‌ها می‌سازد. این فیلم در کنار همهٔ نقد‌های اجتماعی‌اش، نقدی هم به آزمایشگاه‌های رسمی و آشکار ساخت هالک‌های غیرقابل کنترل و زنجیردریده دارد؛ نقد پنهان مانده‌ای که به نظر نگارنده باید مغتنم دانست و جدی‌اش گرفت.

«ملاقات خصوصی» فیلم درستی است. همه چیزش سرچایش است. قصه دارد و به خوبی از پس روایت آن برمی‌آید. شخصیت‌هایش رایکی یکی و با حوصله می‌سازد و تیپ‌هایش ریزنقش و جزئی‌نگارانه است. قاب‌بندی‌های دقیقش به روانی قصه‌اش کمک می‌رساند و همهٔ اجزایش در خدمت کلیت اثر است.

دو موضوعی هم که به سراغ آن‌ها رفته، از موضوعات پرتکرار و پرکشش سینماست: عشق و مواد مخدر؛ و به شکل شگفتی تعادل دلچسبی میان آن‌ها برقرار ساخته؛ چنان‌که اگر کسی این فیلم را فیلمی عاشقانه بخواند اشتباه نکرده و در عین حال اگر اثری اجتماعی و در

نقد آسیب‌های آن بنامد، صحیح گفته است. فیلم به همان اندازه که اجتماعی است عاشقانه هم هست و به همان اندازه عاشقانه که اجتماعی. لحن هریک را هم با کمک دیگری تعدیل می‌کند؛ به نحوی که نقد‌های تند و تیز اثر باعث شده، با وجود غلظت بالای عشقی که روایت می‌کند، به هیچ‌وجه شبیه یک فیلم رمانتیک و پرسوز و گداز و احساساتی و دلخواه دایرهٔ محدودی از مخاطبان نشود و از سوی دیگر قصهٔ لطیف و شورانگیزش، بوی زهم نقد‌های گزنده و بی‌پروای اجتماعی‌اش را گرفته و صحنه‌های هول‌انگیز روایت‌های تلخ‌اش از آسیب‌های اجتماعی و معضلات و بزه‌کاری‌های معمول در زندان را قابل پذیرش ساخته است.

ملاقات خصوصی فیلمی دربارهٔ انسانیت است و دربارهٔ شرافت؛ دربارهٔ جوانه زدن بذر امید و زندگی است از دل مزبله‌ها و لجن‌زارهایی متعفن و دل‌آشوب، به نیروی عشق؛ فیلمی است در ستایش صداقت؛ با ساختاری منسجم و درست. دربارهٔ مضامین این اثر و مواجهه‌ای که فیلم‌ساز با آن‌ها دارد می‌توان و باید بسیار سخن گفت. اما در اینجا نگارنده با اطمینان از آن‌که نویسندگان و منتقدان دیگر از آن‌ها خواهند

تراژیکمد یا اجتماع‌عاشقانه

دیگر یک عاشقانه صرف نیست. تغییر لحن فیلم شجاعانه است. اگر بنا بود تا انتهای فیلم یک عاشقانه بینم، احتمالا سالن پخش «ملاقات خصوصی» را هم ترک می‌کردم. بنابراین در پس این عاشقانه آرام، باید چیزی مرموز و ناخوشایند وجود داشته باشد تا درام را به جریان بیندازد. اما به شرط اینکه جهان فیلم تاب و توان پذیرش این تلخی، این ناخوشایندی در دناک ردا داشته باشد.

فیلم جهانی رمانتیک دارد؛ جایی که عاشق شدن پروانه با تابش نورهای نئون قرمز رنگ مغزهاش هم‌زمان است و در یک محله فقیرنشین، نماهای متعددی از جرم و جنایت و فساد نداریم بلکه باغ گیاهان دارویی، تصویر اصلی است که امید شمس از این محله به مامی دهد. برای این جهان نمی‌توان درام اجتماعی بنا کرد. درام اجتماعی جدید می‌خواهد و منطق آن سفت و سخت است. درام اجتماعی، آدم‌ها هیچ وقت از داخل زندان و واقعا عاشق نمی‌شوند، بلکه فکر می‌کنند عاشق شده‌اند.

بنا کردن این نیمچه درام اجتماعی در جهان قصه، کم‌دی خلق می‌کند. کم‌دی که هم با عاشقانه فیلم در دیالوگ است و هم با درام اجتماعی آن و از پس این دیالوگ به یک تراژدی می‌رسد. و این چندلحنی «ملاقات خصوصی» از آن یک تراژیکمد یا اجتماع‌عاشقانه می‌سازد. همینقدر سلخته، همینقدر غریب.

پس از رها کردن چند باره سالن پخش فیلم‌های جشنواره، بالاخره فیلمی را دیدم که لااقل می‌توان به دیگران پیشنهاد تماشايش را داد. فیلمی که ادعا و حرف‌های گنده کمی می‌زند، نسبتاً قصه‌گویی می‌کند و نیمچه شخصیت‌هایی قابل درک دارد. «ملاقات خصوصی» فیلم متوسطی است که می‌توانست فیلم خوبی هم باشد. اما خوره جامعیت به جان فیلم‌های مافتاده است و فیلم‌سازان بیش‌تر از خود فیلم یا قصه آن، می‌خواهند از چیزهای زیادی سخن بگویند. از چیزهای زیاد گفتن نیز، همانطور که می‌دانید، نام دیگر از هیچ گفتن است.

«ملاقات خصوصی» با یک عاشقانه شروع می‌شود. فرهاد (هوتن شکیبا) جوانی زندانی است که عاشق پروانه (پریناز ایزدیار)، دختر یکی از زندانیان می‌شود. عاشقانه‌ای که هم باورپذیر است و هم ظریف. نه آنقدر سطحی است که نتوان آن را باور کرد و نه آنقدر پیچیدگی دارد که خارج از چارچوب جهان فیلم قرار بگیرد.

در ادامه اما، ما همراه پروانه به داخل زندان می‌رویم تا فرهاد را ببینیم. و از اینجا است که مشکلات اساسی فیلم شروع می‌شود و جامعیت، جان فیلم را درمی‌آورد. زندان فقط جای عشق و عاشقی نیست. خلاف هست، و مواد نیز. فرهاد هم فقط یک عاشق نیست، دلالی است که برای زندانیان مواد تهیه می‌کند. و پروانه هم برای او همسراست، هم واسطه ورود مواد به زندان. «ملاقات خصوصی» از این نقطه به بعد، لایه‌های اجتماعی پیدا می‌کند و

«ملاقات خصوصی» فیلم متوسطی است که می‌توانست فیلم خوبی هم باشد. اما خوره جامعیت به جان فیلم‌های مافتاده است و فیلم‌سازان بیش‌تر از خود فیلم یا قصه آن، می‌خواهند از چیزهای زیادی سخن بگویند. از چیزهای زیاد گفتن نیز، همانطور که می‌دانید، نام دیگر از هیچ گفتن است

نقد نوشت



پس از ابد و یک روز...



نقده نوشت

زن قصه عیناً همان سمیه ابد و یک روز است. دختری معصوم و سخت کوش که محکوم به زندگی در یک خانواده فلک زده خلافکار است و مجبور است بسوزد و بسازد و در کنارش، همچون یک خواهر، از پسر نوجوانی مراقبت کند، که مبادا او نیز در این جغرافیای مصیبت، بدل به قمه‌کشی قهار شود. محله همان است و خانه نیز همان، آسمان نیز همیشه ابری است. البته او آنقدر عاقل هست که فریب یک عشق واتس اپی را نخورد و مدام از جنگ ناز کشیدن‌های مرد قصه - که عیناً همان عبدالحمید است - فرار کند؛ اما نمی‌فهمیم که ناگهان چگونه و چطور، ورق برمی‌گردد و سمیه مجنون عبدالحمید می‌شود، به گونه‌ای که حتی در آخر که همه چیز بر ملا شده و گیر افتاده و عبدالحمید زیر بار گناهش نمی‌رود، او فداکاری می‌کند و عاشقانه زنج حبس راه‌جان می‌خرد. مانمی فهمیم چطور و چگونه این عشق پدید آمده، همانطور که نمی‌فهمیم چطور و چگونه ناگاه عبدالحمید رنگ عوض می‌کند، و چطور و چگونه ستمی‌ها را دوباره با او باشد، و چطور و چگونه چنین پایانی رقم می‌خورد. مانمی فهمیم و قرار هم نیست که بفهمیم. ماصرفاً باید از تماشای این عاشقانه بی‌بدیل لذت ببریم و دل‌ریق کنیم و اشک بریزیم و روح مان از این همه محبت و لطافت شکوفا شود.

زن قصه عیناً همان سمیه ابد و یک روز است. دختری معصوم و سخت کوش که محکوم به زندگی در یک خانواده فلک زده خلافکار است و مجبور است بسوزد و بسازد و در کنارش، همچون یک خواهر، از پسر نوجوانی مراقبت کند، که مبادا او نیز در این جغرافیای مصیبت، بدل به قمه‌کشی قهار شود. محله همان است و خانه نیز همان، آسمان نیز همیشه ابری است. البته او آنقدر عاقل هست که فریب یک عشق واتس اپی را نخورد و مدام از جنگ ناز کشیدن‌های مرد قصه - که عیناً همان عبدالحمید است - فرار کند؛ اما نمی‌فهمیم که ناگهان چگونه و چطور، ورق برمی‌گردد و سمیه مجنون عبدالحمید می‌شود، به گونه‌ای که حتی در آخر که همه چیز بر ملا شده و گیر افتاده و عبدالحمید زیر بار گناهش نمی‌رود، او فداکاری می‌کند و عاشقانه زنج حبس راه‌جان می‌خرد. مانمی فهمیم چطور و چگونه این عشق پدید آمده، همانطور که نمی‌فهمیم چطور و چگونه ناگاه عبدالحمید رنگ عوض می‌کند، و چطور و چگونه ستمی‌ها را دوباره با او باشد، و چطور و چگونه چنین پایانی رقم می‌خورد. مانمی فهمیم و قرار هم نیست که بفهمیم. ماصرفاً باید از تماشای این عاشقانه بی‌بدیل لذت ببریم و دل‌ریق کنیم و اشک بریزیم و روح مان از این همه محبت و لطافت شکوفا شود.

میثم بالزده



سمیه که از ازدواج با داماد افغان منصرف شد، به خانه بازگشت و به کار پرداخت و از پسر نوجوان مراقبت کرد. خانواده اش، به جرم عربده‌کشی و خرید و فروش مواد، یاد رزندان بودند و یاد در حال فرار. در همین حین که سمیه تلاش می‌کرد زندگی سخت خود را اندکی شیرین کند، سرو کله عبدالحمید ریگی پیدا می‌شود. البته در واتس‌اپ... و همانطور که زمانی با یک نگاه، عاشق فائزه شده بود، این بار با دیدن یک عکس و شنیدن پیام صوتی، یک دل نه صد دل عاشق سمیه می‌شود و دست‌آویز از کوش‌های فراوان، با سمیه ازدواج می‌کند. قصه اما اینجا تمام نمی‌شود، بلکه تازه آغاز می‌شود. هر چه نباشد ختر قصه سمیه است که جز فلاکت و بد اقبالی سرنوشت دیگری ندارد و پسر قصه هم، عبدالحمید ریگی است که یحتمل می‌دانید با عشق سابقش چه کرد. این بار نیز به همین ترتیب؛ عبدالحمید ریگی وارد خلاف می‌شود اما سمیه که از عاقبت سلف خود آگاه بوده، عاقلانه رفتار می‌کند و در خلاف... هر چند که در ابتدا از آن آگاه نباشد. با عبدالحمید مشارکت می‌کند... چرا که عاشق است و عشق غیر ارادی است و امر غیر ارادی... و باز سکانس‌های ابد و یک روز و متری شیش و نیم تکرار می‌شود و... و بگذریم. برخلاف کارگردان که تمایل عجیبی به کش دادن دارد، من قصه را همین جاتمام می‌کنم. فیلم چیزی غیر از این ندارد. یک عاشقانه تمام عیار.

«ملاقات خصوصی» فیلم بدی است. کولازی از الگوریتم‌های متفاوت که اثر چند پاره کرده و مخاطب را گیج می‌کند. فیلمساز تکلیفش با خود روشن نیست که به دنبال یک درام عاشقانه بوده یا یک ملودرام. به اصطلاح اجتماعی جنوب شهری. از یک طرف دلش خلق یک لیلی و مجنون امروزی می‌خواهد و از یک طرف، یک ابد و یک روز تازه. دست آخر هم نه به این می‌رسد و نه به آن. نه می‌تواند حس عاشقانه تولید کند و نه برای کارکردهای فلک زده‌اش از مخاطب حس بگیرد. روایت فیلم در یک ساعت ابتدایی که تلاش می‌کند قصه عاشقانه تصویر کند خوب و روان است، ریتم مناسب است و کارگردانی و اجرای دست و کم نقص، اما پس از آنکه قصه به کلی تغییر می‌کند، دیگر با چیزی جز یک اثر یادآور هوا رو به رو نیستیم. هر چند که فیلمساز تا آخر تلاش می‌کند به مخاطب بقبولاند که فیلمش عاشقانه است. اما عشقی که یک طرفش دروغ و مواد و منفعت طلبی است، چگونه باید باور پذیر باشد؟ بگذریم که حتی آنچه که فیلمساز از ابتدا کاشته و نامش را عشق گذاشته، الگوی غلطی از عشق است و در حقیقت به نام مقدس «عشق» خیانت می‌کند.

یک بندبازی عاشقانه

موفقیت در خلق یک فیلم عاشقانه درست و به قاعده، کار هر کسی نیست. سینمای ما آن قدر ملودرام ضعیف و پرداخت نشده به خودش دیده که هر کارگردانی قبل از دست به دوربین شدن در این ژانر، پیشاپیش باید نگران قضاوت‌های سخت‌گیرانه منتقدان باشد. ساختن فیلم عاشقانه از جهاتی مثل بندبازی است، فیلمساز از یک سو باید مراقب افتادن در دام کلیشه‌ها باشد و از یک سو سلیقه مخاطب را در نظر بگیرد. بعد از تماشای اولین فیلم امید شمس اما با خیال راحت می‌شود نوشت او یک بندباز موفق است؛ یک فیلمساز خوش قریحه که بعد از مدت‌ها یک ملودرام شیرین و ظریف را به ویتترین سینمای ایران اضافه کرده است. «ملاقات خصوصی» یک فیلم با طراوت است؛ از آن فیلم‌ها که بیش از هر چیز، قاب‌های چشم‌نوازش در ذهن مخاطب باقی می‌ماند. استفاده به اندازه از لوکیشن‌های جذاب و بازی دراماتیک با یک دشت خوش آب و رنگ در فیلم محسوس است و با وجود نقش پررنگ لوکیشن زندان در جهان فیلم، این طراوت طبیعت است که اکثر قاب‌های فیلم را سروشکل داده است. «ملاقات خصوصی» با این‌که ماجرای تلخی دارد، در پرداختن به داستان تلخ نیست و اگر چه مثل بسیاری از فیلم‌های مد روز سینمای ایران، در حاشیه یک شهر بزرگ می‌گذرد اما نگاهی به حاشیه، خشن نیست و اصراری بر ساختن تصویرهای سیاه از جغرافیای داستان ندارد. زندان «ملاقات خصوصی» هم یک زندان متفاوت از آن چیزی است که در سال‌های اخیر سینمای ایران به خودش دیده است. این زندان جایی است که در آن آدم‌ها می‌توانند برای آینده‌شان برنامه بریزند، عاشق شوند، جشن ازدواج بگیرند و در یک کلام «زندگی» کنند؛ یک زندگی سخت و چروکیده اما روشن. نقطه قوت برجسته «ملاقات خصوصی» را باید در فیلمنامه جستجو کرد. ضرباهنگ درست اتفاقات در کنار خلق موقعیت‌های

محمد صالح سلطانی



به یادماندنی، رابطه «پروانه» و «فرهاد» را برای تماشاگر عمیقاً باورپذیر می‌کند. فیلم در شکل دادن این رابطه عاشقانه لگنت ندارد و از همان سکانس اول، با دقت منطقی علاقه بین این دو را برای تماشاگر روشن می‌کند. روند اتفاقات هم در فیلمنامه با هوشمندی طراحی شده و قصه در چند نوبت مخاطب را غافلگیری می‌کند و قضاوت بیننده درباره شخصیت‌های اصلی داستان را به چالش می‌کشد. فیلمی که هر لحظه امکان دارد باز دست دادن ظرفیت‌های داستانی تبدیل به یک اثر خسته‌کننده شود، ذره ذره بیننده را غافلگیری می‌کند و ظرافت‌های یک رابطه عاشقانه را در بستریک ماجرای تأثیرانگیز به تصویر می‌کشد. شکل دادن یک عشق عمیق از پشت میله‌های زندان بدون افتادن به دام سانتی‌مانتالیسم، مزیت اصلی فیلمنامه «ملاقات خصوصی» است که آن را در میان عاشقانه‌های سینمای ایران ماندگار می‌کند.

اتمسفر «ملاقات خصوصی» ظرفیت بالایی برای تبدیل شدن به یک فیلم ملتهب و جنجالی یا افتادن در دام شعارزدگی‌های مرسوم این روزهای سینمای ایران دارد اما با وجود این امکان، امید شمس آگاهانه از کنار این موضع عبور می‌کند و فیلمش را در محدوده یک ملودرام نگه می‌دارد. تلخی قصه و سرنوشت غم‌بار کاراکترهای اصلی فیلم اگر چه غیر قابل انکار است اما فیلم، این سرنوشت را دستمایه بیانیه خواندن نمی‌کند و از لوکیشن زندان، پلی برای رسیدن به جشنواره‌های خارجی نمی‌سازد. «ملاقات خصوصی» فیلمی محترم است که روی پای خودش می‌ایستد و برای دیده شدن سراغ فرامتن‌های سیاسی و اجتماعی نمی‌رود. آن چیزی که برای فیلم اصالت دارد، پرداختن باورپذیریک رابطه عاشقانه خاص است که به خوبی از پس آن برمی‌آید و همین اتفاق «ملاقات خصوصی» را در میان فیلم‌های عمدتاً متوسط فجر چهلم، دیدنی می‌کند.

تلخی قصه و سرنوشت غم‌بار کاراکترهای اصلی فیلم اگر چه غیر قابل انکار است اما فیلم، این سرنوشت را دستمایه بیانیه خواندن نمی‌کند و از لوکیشن زندان، پلی برای رسیدن به جشنواره‌های خارجی نمی‌سازد.

